

# گفت و گو

بحثی در چپستی، پیش فرض ها و فواید گفت و گو

## استاد مصطفی ملکیان

برگزار شده توسط «کانون گفت و گو»-تالار شمس-۳ اسفند ۹۶

سخن در باب گفتگو است و آنچه درباره ی گفتگو در این جلسه ارائه می شود، نظرات و آرای اینجانب است. در سطح جهانی در باب گفتگو، سخنان بسیاری ارائه شده است و کتاب ها و مقالات و رسائل فراوانی منتشر شده است و حجم این مطالب آن قدر زیاد است که ارائه ی یک گزارش از آن ها نیز کاری بسیار مشکل است. اگر گفتگو از جامعه ای حذف شود، دو چیز جای آن را خواهند گرفت که حقیقتاً مصیبت بار هستند:

\* فریب کاری

\* خشونت

در سطح خرد و کلان اجتماعی، وجود گفتگو ضروری است. حذف گفتگو از میان انسان ها، موجب خشونت و فریب کاری در سطح ارتباطات فردی و اجتماعی می شود.

در سطح کلان، به عینه مشخص است که چطور می توان توده های مردم را فریب داد. اما اقلیتی در جامعه وجود دارند که علم، قدرت تفکر، عمق فهم و تجربه ی بیشتری نسبت به سایر مردم دارند، و فریفتن آن ها کاری بس دشوار است. برای ساکت کردن یا حذف کردن این اقلیت هشیار، خشونت است که ایفای نقش می کند.

در واقع سه راه برای زندگی کردن وجود دارد:

\* گفتگو

\* فریب کاری

\* خشونت

به لحاظ روانشناختی اجتماعی، ما باید باور کنیم که اگر گفتگو قطع شود، چیزی جز فریب کاری و خشونت جای آن را نخواهد گرفت و تجربه ی زیسته ی ما نیز، این مطلب را تایید می کند. ۱۵۰ سال است که روانشناسان اجتماعی تاکید می کنند که اگر باب گفتگو بسته شود، بدسگالان و بد اندیشان اند که سود می برند و خیرخواهان به حاشیه رانده خواهند شد.

لذا اگر بدیل ها و رقبای گفتگو را ( فریب کاری و خشونت) بشناسیم، به راحتی پی می بریم که ارزش گفتگو آن قدر بالاست که شاید نیازی نباشد خیلی بر اهمیت وجود گفتگو تاکید کرد.

انسان اهل گفتگو به لحاظ اخلاقی و مصلحت اندیشانه، دچار احوال مناسب تری خواهد بود. به لحاظ اخلاقی، انسان اهل گفتگو به دام فریب کاری و خشونت نمی افتد و از خطرات این دو در امان است. به لحاظ مصلحت اندیشانه هم، جامعه نیازمند دوری از فریب کاری و خشونت است.

### گفتگو چیست؟

دو گروه یا فرد به انواع و اقسام مختلفی می توانند با یکدیگر گفتگو کنند. گفتگو می تواند به عنوان جر و بحث یا اثبات برتری خویشتن یا برای تخطئه یا وقت گشی باشد. این گفتگو ها مد نظر نیست.

معنایی از گفتگو که محل سخن است عبارت است از سخن گفتن با دیگری برای حل یک مسئله ای یا رفع مشکلی که برای طرفین مشترک است. گفتگویی که محل بحث سقراط، کرگور، مارتین بوبر(فیلسوف و عارف یهودی قرن بیستم) و هابرماس(فیلسوف گفتگوی آلمان کنونی) در خارج از کشور، و دکتر شایگان، آقای خاتمی و آقای خانیکی در داخل کشور است، از این جنس است.

من واژه ی "مسئله" را برای امور نظری و واژه ی "مشکل" را برای امور عملی به کار می برم.

گفتگو می تواند منجر به موفقیت در حل مسئله یا مشکل مشترک بشود یا نشود.

مسائل و مشکلاتی که برای حل آن ها اقدام به گفتگو می کنیم، در یک تقسیم بندی بزرگ به سه دسته تقسیم می شوند:

(۱) گفتگو در باب واقعیت (fact)

۲) گفتگو در باب ارزش (value)

۳) گفتگو در باب تکلیف (obligation)

ممکن است انسانی در باب جمعیت یک شهر یا وجود و عدم وجود خدا، به باوری برسد. او این باور خود را با دیگران به اشتراک می‌گذارد تا نظر آن‌ها را نیز بداند تا احتمال خطا را در خود کاهش دهد. این واقعیت‌ها (به وسیع‌ترین معنای کلمه) می‌توانند متعلق به شاخه‌هایی مثل منطق، ریاضیات، فلسفه، علوم تجربی طبیعی، علوم تجربی انسانی، تاریخ، عرفان و زندگی روزمره و ... باشند.

گاهی محل سخن، ارزش‌ها هستند. انسان به جهان هستی رجوع می‌کند و واقعیت‌هایی را کشف می‌کند. همه‌ی این واقعیت‌ها در حد خود، علی‌السویه هستند. برای مثال، دو واقعیت وجود خدا و جمعیت یک شهر، از آن لحاظ که واقعیت‌اند، هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. اما انسان‌ها به دلیل ساختار روانی‌ای که دارند، نمی‌توانند این واقعیت‌ها را در کنار یکدیگر بنشانند و برخی از این واقعیت‌ها را بالاتر و برخی را پایین‌تر از دیگری قرار می‌دهند.

برای مثال وقتی شخصی خبر از تداوم شرایط آب و هوایی در سه روز آینده، و نظر فیزیکدانان راجع به عدم وجود ضد ماده را می‌شنود، ممکن است بگوید که دومی خبر جالبی است. و این یعنی خبر دوم که از عدم وجود ضد ماده سخن می‌گوید، اهمیت بیشتری نزد من دارد. انسان در واقع جهان را اهمیت‌گذاری می‌کند و این اهمیت‌گذاری، همان ارزش‌گذاری است.

واقعیت‌ها آن چیزهایی‌اند که هستند و ارزش‌ها، اهمیتی است که انسان‌ها برای این واقعیت‌ها قائل می‌شوند. انسان‌ها نمی‌توانند واقعیت‌ها را با نگاهی سرد و بی‌تفاوت و برابر نگاه کنند و همواره آن‌ها را ارزش‌گذاری می‌کنند.

انسان‌ها حُبّ ذات دارند و خود را دوست دارند. فرزند این خود دوستی، خود-نگهداری (صیانت ذات) است. نتیجه‌ی این خود-نگهداری، جلب نفع و دفع ضرر است. این جلب نفع و دفع ضرر است که به انسان‌ها اجازه نمی‌دهد تا واقعیت‌ها را برای خود، در کنار یکدیگر قرار دهد.

آدمیان می‌توانند در باب ارزش‌گذاری واقعیت‌ها، به گفتگو با یکدیگر بپردازند و معیارهای یکدیگر را برای برتر نشاندن واقعیتی بر واقعیتی دیگر، بررسی کنند و مورد پرسش قرار دهند.

این ارزش گذاری ها ممکن است به لحاظ حقوقی، اخلاقی، عرف و آداب اجتماعی، دینی و مذهبی، زیبایی شناختی، مصلحت اندیشی، منطقی یا معرفت شناختی و ... انجام شوند.

یک تابلوی نقاشی را می توان هم به لحاظ اقتصادی (قیمت کالا) و هم به لحاظ زیبایی شناختی ارزش گذاری کرد. اگر نظام ارزش گذاری برای انسان وجود نداشته باشد، او سر سوزنی نمی تواند کاری انجام دهد. کوچکترین و بزرگترین کارهایی که انجام می دهیم، به پشتوانه ی نظام ارزش گذاری ای است که انجام داده ایم. در واقع اعمال انسان، مسبوق به ارزش گذاری است.

دسته ی سوم موضوعات گفتگو، مربوط به تکالیف است. اینکه تکلیف ما برای عمل کردن چیست؟ کدام عمل را باید انجام دهیم و کدام یک را نباید انجام بدهیم؟

حال بر اساس این تقسیم بندی سه گانه، و تعاریفی که از مسئله و مشکل ارائه شد، نتایجی ظاهر می شوند.

وقتی انسان در مورد واقعیت ها صحبت می کند، بحث بر سر مسئله است (نظری است) و وقتی سخن از تکلیف می رود، مشکل است که مورد توجه است. در مورد ارزش ها، باید گفت که انسان در برزخی از مسئله و مشکل قرار دارد. مقام ارزش ها، مرزی است بین مقام نظر (مسئله) و مقام عمل (مشکل). اول باید واقعیتی را کشف کرد و سپس آن را ارزش گذاری کرد. بنابراین، ارزش متوقف بر کشف واقعیت است. همچنین انسان برای آنکه بتواند دست به یک عمل بزند، مجبور است که ارزش گذاری ای انجام دهد تا بر اساس آن عمل کند. لذا ارزش ها، مرزی میان واقعیت ها و تکالیف هستند.

انسان ها نیازمند گفتگو بر سر واقعیت ها و ارزش ها و تکالیف هستند.

برای مثال، فرض کنید که مساله ی آب، در ایران مورد گفتگو قرار بگیرد. آنچه که ما در مورد ظرفیت آب کشور و نرخ افزایش یا کاهش بارندگی مورد بحث قرار می دهیم، گفتگو در باب واقعیت ها است. آیا آنچه که ما می دانیم، مطابق با واقع هست یا خیر؟

همچنین می توان در مورد ارزش مسئله ی آب نیز گفتگو کرد. آیا مسئله ی آب، مسئله ی اول کشور است؟ مسئله ای مهم تر از آب در کشور وجود دارد یا خیر؟ با تشکیل نظام ارزشی در مورد یک مسئله، آماده می شویم تا برای مواجهه با مسئله تعیین تکلیف کنیم.

در نهایت باید به این سوال پاسخ دهیم که بعد از شناخت مسئله و پی بردن به درجه ی اهمیت آن، در ارتباط با این مسئله چه باید بکنیم؟

گفتگو، یک عملی است که از طریق زبان و یا هر چیز دیگر که قائم مقام زبان باشد (مثل نوشتن) انجام می گیرد، تا یک مسئله ی نظری حل شود یا مشکل عملی مرتفع گردد.

انسانی که وارد گفتگو می شود، پیش فرض هایی دارد. وجود این پیش فرض ها است که انسانی را ترغیب می کند تا وارد گفتگو با دیگر انسان ها شود.

فردی که اهل گفتگو است:

✓ به نظریه ی نا آشکارگی حقیقت قائل است.

✓ اعتقاد به احتمال وجود جهل مرکب در خویش دارد.

✓ احتمال می دهد که دیگری چیزی بیش از او بداند.

✓ قائل به منظرگرایی (perspetivism) باشد.

**اولین پیش فرض گفتگو، نظریه ی نا آشکارگی حقیقت است.** کسی وارد گفتگو با سایرین می شود که حقیقت را واضح و آشکار و عیان نمی داند. اگر شخصی به لحاظ معرفت ساختی، قائل به آشکارگی حقیقت باشد، وارد گفتگو با کسی نمی شود. اگر شخصی گزاره های خدا وجود دارد یا زندگی ارزشمند و پر معنا است یا زندگی پس از مرگ وجود دارد یا مردان رجحانی بر زنان دارند را آشکار و عیان بداند، چه نیازی دارد که وارد گفتگو شود؟

ما باید با تمام وجود، به نظریه ی نا آشکارگی حقیقت اعتقاد داشته باشیم و بدانیم که حقیقت یک امر نا آشکار است. انسان های پرشماری با صرف وقت و نیروی بسیار، می توانند ذره ذره به حقیقت نزدیک شوند.

نظریه ی نا آشکارگی حقیقت، می گوید که هیچ حقیقتی نیست که آشکار و واضح باشد، بلکه برای رسیدن یا نزدیک شدن به حقیقتی، باید وقت و استعداد و نیروهای فراوانی را صرف کرد.

انسان هایی که به لحاظ فکری متواضع هستند، اهل گفتگو هستند.

میزان نا آشکارگی حقیقت، در حوزه های هفت گانه ی علوم و معارف بشری متفاوت است.

**پیش فرض دوم** چنین است که فرد ممکن است دچار جهل مرکب (double ignorance) باشد. جهل مرکب، وجود دو جهل است، اینکه شخصی واقعیتی را نمی داند، و علاوه بر آن، بر این ندانستن (جهل) خود نیز جهل دارد. لذا هر فرد باید معتقد به این باشد که ممکن است جهل مرکب داشته باشد. اگر فرد، احتمال ابتلا خود به جهل مرکب را بدهد، با دیگران وارد گفتگو می شود تا در دور جهل نیفتد.

پیش فرض سوم این است که شخص احتمال بدهد که دیگری چیزی را بیش از او می داند. اگر فردی بخواهد وارد گفتگو شود، باید احتمال دهد که دیگران نسبت به او، برتری معرفتی داشته باشند.

پیش فرض چهارم، قائل بودن به منظرگرایی (perspectivism) از لحاظ معرفت شناسی است. منظرگرایی دیدگاه بسیاری از عارفان فرهنگ ها و تمدن های مختلف جهان بوده است و در میان فلاسفه اخیر، نیچه از مبلغین آن بود.

منظرگرایی می گوید که هر شی جنبه های مختلفی دارد و علاوه بر آن، هر جنبه را ناظران از چشم اندازه های مختلف نگاه می کنند. حاصل ضرب جنبه های مختلف یک شی در تعداد چشم اندازه های افرادی که به آن نگاه می کنند، یک تکثر عظیمی ایجاد می کند.

آنچه که شخصی از یک شی به دست می آورد، حاصل ازدواج دو چیز است:

\* جنبه ای از شی که به آن نگاه شده است.

\* چشم اندازی که ناظر (سوژه) از آنجا به شی نگاه می کند.

برای مثال یک کتاب که به شکل مکعب مستطیل است، شش وجه (به زبان فلسفی شش aspect) دارد. وقتی یک ناظر به این کتاب نگاه کند، از شش وجه می تواند آن را بررسی کند. بنابراین به ازای ناظر واحد برای این کتاب، شش وجه وجود دارد. همچنین اگر تعداد ناظران بیشتر شود، هر وجه این کتاب، می تواند به تعداد ناظران، از چشم اندازه های گوناگون مورد بررسی قرار بگیرد. حال اگر تعداد ناظران را ضرب در تعداد شش وجه این مکعب کنیم، تعداد کل دیدگاه های ممکن در مورد این کتاب مکعب مستطیل، حاصل می شود.

نتیجه ای که حاصل می شود این است که انسان ها نیاز به گفتگو دارند تا با دیگر دیدگاه ها در مورد هر موضوع، آشنا شوند.

وجود این چهار پیش فرض در یک فرد، به این معنی است که او ایدئولوژیک اندیش نیست. به عبارتی، اگر شخصی ایدئولوژیک اندیش نباشد، اهل گفتگو خواهد بود. ایدئولوژیک اندیشی، هیچ یک از چهار پیش فرض مورد نیاز برای اهل گفتگو بودن را ندارد. همچنین ایدئولوژیک اندیشی، ارتباطی به متدین بودن یا نبودن ندارد. یک عضو القاعده،

از آن روی که ایدئوژیک اندیش است با دیگران گفتگو نمی کند، نه از آن روی که مسلمان است. چرا که مولانا هم مسلمان است، اما به هیچ روی ایدئولوژیک اندیش نیست.

### شرایط موفقیت گفتگو

سوالی که وجود دارد این است که چه زمانی، گفتگو منجر به موفقیت می شود؟

چند نکته وجود دارد که رعایت آن ها، برای گفتگوی موفقیت آمیز، لازم است.

\* اگر در گفتگو آنانیّت وجود داشته باشد، گفتگو موفق نخواهد بود. آنانیّت که عرفا و برخی فیلسوفان به آن پرداخته اند، همان چیزی است که امروزه در روانشناسی، از آن با عنوان **ایگوی بزرگ** یاد می کنند.

اگر فردی چنین بیاندهد که چیزی فقط از آن جهت که متعلق به خود اوست، برتری ای بر سایر چیزهایی دارد که متعلق به او نیستند، دارای آنانیت است. به عبارتی دیگر، شخص دارای آنانیت، ترازوی برتری یا فروتری امور را، میزان تعلق و عدم تعلق آن امور به خود می داند. برای مثال، شخصی پدر خود را برتر از دیگر پدرها می داند، فقط و فقط از آن جهت که آن ها پدر او نیستند. این شخص دارای آنانیت است. آدمی می تواند آنانیت نسبت به ملت خود داشته باشد، به طوری که ملت خود را برتر از سایر ملت ها بداند، فقط از آن جهت که ملت او هستند! ناسیونالیسم به این معنا، مصداقی بزرگ از آنانیت است. طرفین گفتگو، باید بتوانند به باورهای یکدیگر، همچون باور خود نگاه کنند تا آنانیّت در کار نباشد و شرایط موفقیت گفتگو فراهم شود.

به زبانی دیگر، شناسنامه های باورها در حین گفتگو باید امحاء شوند تا فارغ از آنانیت، بتوان گفتگو کرد. جان رالز، فیلسوف عدالت اهل امریکا، بزرگترین شرط داشتن یک بنیاد اجتماعی عادلانه را، فرو رفتن آدمیان در پرده ی بی خبری می داند. به عنوان مثال، وقتی نمایندگان مجلس می خواهند قانونی عادلانه را به تصویب برسانند، باید جنسیت و قومیت و محل زندگی و شان اجتماعی و ... خود را فراموش کنند و آن گاه اقدام به تصویب قانون کنند تا آن قانون تبعیض آمیز نباشد.

\* شخصی که وارد گفتگو می شود، باید بداند که موفقیت او، به شکست طرف مقابل بستگی ندارد، بلکه به موفقیت طرف مقابل بستگی دارد.

یکی از کارهایی که در غرب برای آموزش همکاری برای موفقیت انجام می شود، این است که دو توپ بازی کودک پسند را پشت یک درب قرار می دهند و دو کودک باید سعی کنند که درب را باز کنند تا هر کدام صاحب توپی

شوند. این درب با نیروی یک کودک باز نمی شود و این گونه دو کودک یاد می گیرند که به یکدیگر کمک کنند و وارد یک بازی برد-برد شوند تا در نهایت هر کدام صاحب یک توپ شود.

وقتی برای درمان یک بیمار مبتلا به بیماری صعب العلاج، کمیسیون پزشکی تشکیل می شود، موفقیت تک تک پزشکان حاضر در کمیسیون، در این است که نسخه ی نهایی ای که همگی برای بیمار می پیچند موثر باشد و موفقیت فردی در کمیسیون، بی معناست.

وقتی گفتگویی برای حل مسئله ای یا رفع مشکلی صورت می گیرد، موفقیت در گفتگو به معنای حل یا رفع آن مسئله یا مشکل است. در غیر این صورت موفقیتی در کار نخواهد بود. در گفتگو، نتیجه یا برد-برد است و یا باخت-باخت.

**اگر یک گفتگو حتی منجر به شکست هم شود، نتایج فرعی ای خواهد داشت که دو تا از این نتایج بسیار مهم اند:**

(۱) گفتگو، طرفین را به لحاظ عاطفی به یکدیگر نزدیک تر می کند(حتی اگر شکست بخورد).

کار مشترک با دیگران، موجب همدلی بیشتر و تقریب دل ها می شود.

(۲) انسان در گفتگو، نیاز ذهنی خود با دیگران را، نه فقط ذهناً که وجوداً احساس می کند. همه ی انسان ها ذهناً می دانند که روزی خواهند مرد، اما روزهای آخر عمرشان با دیگر روزهای زندگی شان متفاوت است، چرا که با وجود خود مرگ را احساس کرده اند.

تولستوی در کتاب مهم خود "مرگ ایوان ایلیچ" به این موضوع می پردازد. شخصیت ایوان ایلیچ در اواخر زندگی خود در رمان، به مثال کتب دبیرستانی درباره ی منطق اشاره می کند. "سقراط انسان است. و هر انسان مردنی است، در نتیجه سقراط مردنی است." ایوان ایلیچ می گوید که من قبول داشتم که هر انسانی مردنی است، اما الان که خود را به مردن نزدیک می بینم، با تمام وجودم، مرگ را احساس می کنم.

اغلب انسان ها ذهناً می گویند که انسان ها به هم احتیاج دارند. اما در گفتگو، این نیاز به یکدیگر را با تمام وجود درک می کنند.

این دو اثر مثبت فرعی یک گفتگو، نشان می دهد که اگر گفتگو موفقیت آمیز هم نباشد، این دو اثر مثبت را خواهد داشت.



نکاتی که مطرح شد، فواید مربوط به فرد فرد اشخاص اهل گفتگو بود. اما جامعه ی اهل گفتگو نیز، دارای ویژگی هایی خاصی است.

جامعه ی اهل گفتگو، جامعه ای است که در آن جامعه، هیچ چیز آن قدر نجس و یا آن قدر پاک و مقدس نیست که نتوان در مورد آن حرف زد. بنابراین در جوامعی که توتّم و تابو(معنای خاصی از توتّم و تابو) وجود دارد، خبری از گفتگو نخواهد بود.

تابو یعنی چیزهایی آن قدر پلید و نجس و پلشت اند که افراد سمت آن ها نمی روند و طبیعتاً گفتگویی هم در باب آن ها صورت نمی دهند. تابو ها، مُحَرَّماتی هستند که آن قدر نجس شناخته شده اند، که صحبت از آن ها منع شده است. سخن طرفداران این نوع محرمات هم این است که "الباطلُ يموت بترک ذکره." یعنی چیزی که باطل است را رها کنید، تا از بین برود.

توتّم، آن چیزی است که آن قدر پاک و مقدس شمرده شده است، نمی توان در مورد آن سخن گفت.

جوامع اهل گفتگو، توتّم و تابو ندارند و در مورد همه چیز آماده ی گفتگو هستند، هرچند که گفتگو در مورد آن در نظر اول، با اکراه باشد. جامعه ی اهل گفتگو، معتقد است که بعد از گفتگو است که می توان امور را تعیین تکلیف کرد، نه آنکه پیش از هرگونه گفتگو، حکم صادر شود.

جوامع عشایری و قبایلی، به دلیل توتّم ها و تابوهایی که داشتند، نمی توانستند با یکدیگر گفتگو کنند.

### گفتگو برای یک جامعه، سه فایده ی بسیار مهم دارد:

۱) در جامعه ی اهل گفتگو، موقعیت هر فرد را قوت سخن او تعیین می کند، نه اینکه موقعیت او، قوت سخنش را مشخص کند!

در جامعه ای که اهل گفتگو نیست، عده ای بر صدر می نشینند و آن گاه هر آنچه که آن ها بگویند باید بر صدر باشد. متأسفانه در جوامع ما، موقعیت شخص است که قوت سخن او را مشخص می کند. وقتی اسم شخص خاصی به سخنی پیوند می خورد، این سخن پر قوت می شود، چرا که گوینده ی این سخن دارای موقعیت خاصی است.

در جوامعی که گفتگو وجود ندارد، هر فرد اول باید موقعیتی برای خود پیدا کند، آن گاه هر تُرّهاتی را بگوید پذیرفته می شود.

۲) جوامعی که اهل گفتگو هستند، دشمنی های نابجا وجود ندارد.

در دوره ی مصدق و کاشانی(فارغ از برحق بودن یا نبودن هر یک)، نیروی اجتماعی عظیمی طی دو دهه از بین رفت. چرا که مریدان هر طرف، تمام سخنان رهبر خویش را درست، و سخنان طرف مقابل را تماماً نادرست می دانستند. در صورتی که اگر این دو طیف اهل گفتگو بودند، وفاق و همزیستی اجتماعی در شرایط بهتری قرار می گرفت. اگر دو طرف این مناقشه، با یکدیگر گفتگو می کردند، مریدان هر طیف نیز نسبت به طرف مقابل موضع نرم تری اتخاذ می کردند و در مجموع شرایط بسیار مطلوب تری ایجاد می شد.

در صد سال اخیر، منازعات بسیاری در کشور ما رخ داده است که فقدان گفتگو، عامل آن ها بوده است.

۳) رواج گفتگو در جامعه، انسان ها را متوجه این امر می کند که همه ی آن ها سرشت و سرنوت مشترک دارند، فلذا به حال یکدیگر رفت پیدا می کنند. انسان ها وقتی متوجه می شوند که کس دیگری غیر از خودشان، به دادشان نمی رسد، نسبت به یکدیگر مهربان می شوند. اگر مشکلی به وجود بیاید، همه ی اعضای این جامعه، تلاش می کنند تا آن را رفع کنند، چرا که آن را مشکل خود می دانند.

در کشور ما، هیچ یک از فوایدی که نام برده شد وجود ندارد، چرا که اصلاً فضا، فضای گفتگو نیست. اشخاص، به پشتوانه ی موقعیتی که دارند، هر چه می خواهند می گویند. همبستگی و احساس سرنوشت مشترک در مردم وجود ندارد و هر فرد تلاش می کند تا گلیم خود را از آب بیرون بکشد.